

راهبرد گسترش نفوذ در سیاست خارجی پوتین

مسعود موسوی شفاپی*
*

استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس

محمدتقی بازگرد

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۹/۱۵ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۰۴/۰۴)

چکیده

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه مدتی در سیاست خارجی دچار خلأ راهبردی شد و دوره‌ای از انفعال در نظام بین‌الملل را تجربه کرد. در این زمان، روندی از سیاستگذاری‌های بی‌ثبات، ناهمگن و غیرشفاف را در سیاست خارجی این کشور شاهد بودیم. در همین دوران آمریکا نفوذ خود را در حوزه پیرامونی روسیه گسترش داد؛ اما با تسلط پوتین بر دستگاه حاکمه روسیه، سیاست خارجی این کشور دچار تحول شد. پوتین راهبرد گسترش نفوذ را سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داد و خواستار احیای قدرت تاریخی روسیه در عرصه جهانی شد. به نظر نگارندگان، از میان نظریه‌های روابط بین‌الملل، واقع‌گرایی نوکلاسیک به دلیل توجه هم‌زمان به متغیرهای سیستمی و سطح داخلی و تأثیر آن بر سیاست خارجی، چارچوب نظری مناسبی برای بررسی تحول راهبردی در سیاست خارجی روسیه است. هدف این نوشتار بررسی دلایل تغییر راهبردی در سیاست خارجی پوتین است. این نوشتار با روشی توصیفی-تحلیلی به این پرسش پاسخ می‌دهد که مهم‌ترین عوامل گسترش نفوذ در سیاست خارجی پوتین چیست؟ فرضیه اصلی این است که رشد اقتصادی به‌ویژه ناشی از فروش انرژی و انسجام داخلی روسیه، مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر ادراک رهبران روسیه از قدرت نسبی و ساختار نظام بین‌الملل به راهبرد گسترش نفوذ در سیاست خارجی پوتین منجر شده است.

کلیدواژه‌ها

پوتین، روسیه، سیاست خارجی، نفوذ، واقع‌گرایی.

مقدمه

پس از فروپاشی اتحاد شوروی و شوک ناشی از آن، عواملی چون سیاست انزواگرانه یلتسین و گرایش اوروآتلانتیکی او و به دلیل هویت سردرگم سیاست خارجی روسیه در دهه ۱۹۹۰، مشکلات داخلی در روسیه، اختلاف‌های قومی، بحران‌ها، بی‌ثباتی و مشکلات اقتصادی کشورهای منطقه، سبب کاهش نفوذ و جایگاه روسیه در سطح بین‌المللی و تضعیف هژمونی منطقه‌ای این کشور شد. در نتیجه، این شرایط فرصت‌هایی را برای قدرت‌های غربی یعنی آمریکا و اروپا فراهم آورد تا سیاست‌های امنیتی و اقتصادی موردنظر خود را در حیط خلوت روسیه گسترش دهند و به افزایش نفوذ خود در محیط پیرامونی روسیه بپردازند (واعظی، ۱۳۹۲: ۱)؛ اما باروی کار آمدن ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰ به‌عنوان رئیس‌جمهور روسیه، این کشور با احیای قدرت خود تلاش کرده است تا با این نفوذ سازمان‌یافته مقابله کند و نفوذ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای خود را گسترش دهد.

از مهم‌ترین نمونه‌های این عملکرد روسیه را می‌توان به تعلیق عضویت روسیه در پیمان نیروهای متعارف اروپا، حمایت از جنبش‌های جدایی‌بخش در کشورهای همسایه مانند، حمله به گرجستان در اوت ۲۰۰۸ و جدایی آبخازیا و اوستیای جنوبی، مخالفت قاطع با گسترش ناتو به شرق، مخالفت با استقرار سپر دفاع موشکی آمریکا در لهستان و رومانی، تهدید به استقرار موشک‌های اسکندر مجهز به کلاهک‌های هسته‌ای در کالینگراد در نزدیک مرز لهستان، قطع انتقال گاز به اوکراین و روسیه سفید و در نتیجه فشار سیاسی به اروپا، حمایت از بشار اسد در جنگ داخلی سوریه، احیای دوباره شیوه دوران اتحاد شوروی در مورد ارسال بمب‌افکن‌های راهبردی در پروازهای دوربرد گشت و مراقبت، جدایی منطقه کریمه از اوکراین و پیوستن آن به روسیه و نصب پرچم در قطب شمال اشاره کرد. در این میان، نقطه عطف تحول راهبردی در دوره پوتین، سیاست این کشور در مقابل بحران سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۱۵ اوکراین، حمایت از جدایی کریمه از این کشور و پیوستن آن به روسیه و حمایت از شورشیان جدایی طلب در دونتسک، لوهانسک و اسلاویانسک در شرق اوکراین است. از دیدگاه غرب، روسیه با این اقدام، نظم اروپایی پساجنگ و پساجنگ سرد را درهم شکسته است و همین مسئله سبب شده است تا کشورهای وابسته و همسایه اتحاد شوروی احساس آسیب‌پذیری داشته باشند.

این احیای قدرت روسیه را می‌توان از دیدگاه‌های مختلف بررسی کرد؛ اما این نوشتار در پی آن است که از نظر واقع‌گرایی نوکلاسیک و مؤلفه‌های آن به عوامل گسترش نفوذ در

سیاست خارجی روسیه دوره پوتین پردازد. بر این مبنا رشد اقتصادی^۱ به‌ویژه ناشی از فروش انرژی و انسجام داخلی به‌عنوان مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در احیای قدرت روسیه بررسی می‌شود. با توجه به آنچه بیان شد، این پرسش مطرح می‌شود که مهم‌ترین عوامل گسترش نفوذ در سیاست خارجی روسیه دوره پوتین از نظر واقع‌گرایی نوکلاسیک چیست؟ (۲۰۱۵-۲۰۰۰)، در پاسخ به این پرسش بیان می‌شود که رشد اقتصادی به‌ویژه ناشی از فروش انرژی و انسجام داخلی^۲ روسیه به‌عنوان مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر ادراک^۳ رهبران روسیه از قدرت نسبی و ساختار نظام بین‌الملل به راهبرد گسترش نفوذ^۴ در سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین منجر شده است. بر این مبنا متغیر مستقل رشد اقتصادی، متغیر میانجی ادراک نخبگان روسیه به‌ویژه پوتین از قدرت نسبی و ساختار نظام بین‌الملل و متغیر وابسته، راهبرد گسترش نفوذ در سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین است.

چارچوب نظری

در میان نظریه‌های واقع‌گرایی با توجه به مبانی مشترک و مناظره‌های درونی واقع‌گرایی به‌نظر می‌رسد که واقع‌گرایی نوکلاسیک برای بررسی این موضوع که چه عوامل و انگیزه‌هایی موجب می‌شود که دولت‌هایی همچون روسیه به‌دنبال راهبرد گسترش نفوذ در سیاست خارجی خود باشند؟، قدرت تبیین‌کنندگی بیشتری داشته باشد. تأکید واقع‌گرایی کلاسیک^۵ بر سرشت قدرت‌طلب انسان و ویژگی‌های دولت در تبیین سیاست خارجی و توجه‌نداشتن به عوامل سیستمی است و این نظریه به این دلیل که دربرگیرنده طیف گسترده‌ای از نظریه‌پردازان است که هر یک بر ابعاد و نکات خاصی برای تبیین رفتار و سیاست خارجی دولت متمرکز شده‌اند، شکل‌گیری نظریه‌ای منسجم و در نتیجه امکان استخراج برنامه پژوهشی خاصی برای تحلیل سیاست خارجی را دشوار می‌کند. همچنین این نظریه بیشتر بر اساس رویکردها و روش‌شناسی تاریخی - فلسفی شکل گرفته است و ویژگی‌های نظریه‌های علمی جدید در حوزه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی را ندارد. در نواقح‌گرایی^۶ تأکید بر متغیرهای کلان سیستمی و نداشتن توجه کافی به عوامل سطح واحد است. در نواقح‌گرایی، متغیر وابسته اصلی که نظریه‌پردازان در تبیین آن هستند، مؤلفه‌ها و نتیجه‌های بین‌المللی و بررسی سیاست خارجی مورد توجه اصلی قرار نمی‌گیرد.

1. Economic growth
2. Internal cohesion
3. Perception
4. Influence
5. Classical Realism
6. Neorealism

اما واقع‌گرایی نوکلاسیک^۱ متغیر وابسته مورد بررسی خود را سیاست خارجی می‌داند و این نظریه در درجه نخست، نظریه‌ای برای تبیین سیاست خارجی دولت‌ها است. واقع‌گرایی نوکلاسیک عناصر و مفروض‌هایی از واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی را درهم می‌آمیزد. از یک سو، همچون نواقع‌گرایی، تأثیر و اهمیت آنارشی بر رفتار کشورها را می‌پذیرد و با این مفروض آغاز می‌کند که نظام بین‌الملل آنارشیستیک، گزینه‌ها و انتخاب‌های سیاست خارجی آن‌ها را محدود و مقید می‌کند؛ یعنی اولویت و تقدم علی در عوامل تعیین‌کننده سیاست خارجی، با متغیرهای مستقل نظام مند است؛ اما از سوی دیگر، مانند واقع‌گرایی کلاسیک، تأثیر ویژگی‌های کشورها و متغیرهای سطح واحد، البته فراتر از ذات ناقص و معیوب انسان، بر رفتار آن‌ها را مورد توجه و تحلیل قرار می‌دهد. پس تأثیر مقدرات و امکانات قدرت بر سیاست خارجی، پیچیده و غیرمستقیم است؛ زیرا فشارها و محدودیت‌های نظام مند از راه متغیرهای سطح واحد میانجی مانند ادراکات و برداشت‌های تصمیم‌گیرندگان و ساختار دولت بر سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد. بنابراین باید بررسی کرد که چگونه توزیع قدرت در نظام بین‌الملل به همراه انگیزه‌ها و برداشت‌های داخلی کشورها از این نظام به سیاست خارجی آن‌ها شکل می‌دهد (Rose, 1998: 144).

رابرت جرویس، ذهن را به سمت نظریه‌های تصمیم‌گیری رهنمون می‌کند. به باور جرویس در سناریوی پیچیده و پویای سیاست خارجی، فرد و تصمیم‌های فردی نقش‌آفرین اصلی هستند که متأثر از مقولات مهمی چون ادراک و سوء ادراک و روان‌شناختی است که به فرایند تصمیم‌گیری و سیاست معنا می‌بخشد. همچنین وی بر محیط ادراکی نخبگان سیاسی همانند متغیری میانجی و مداخله‌گر در جهت دادن رفتار دولت‌ها در سیستم آنارشیستیک بین‌المللی نیز تأکید می‌کند. رابرت جرویس، ادراک را شامل تصاویر، باورها و هدف‌ها می‌داند و در این میان تأکید بیشتری بر هدف‌ها دارد؛ البته، نه به عنوان واکنشی در قبال دیگران برای دستیابی به منافع و هدف‌هایی ویژه، بلکه به‌منزله مجموعه‌ای از اقدام‌های دولت که برای پیش‌بینی رفتارهای دیگر بازیگران می‌کوشد (Jervis, 1976: 117).

نفوذ، راهبرد اصلی در سیاست خارجی کشورها از منظر واقع‌گرایی نوکلاسیک است. واقع‌گرایان نوکلاسیک با این ایده نواقع‌گرایان که دولت‌ها، در درجه اول به دنبال امنیت هستند، مخالفت می‌کنند؛ اما هم‌زمان به مفهوم قدرت مورگنتا بازنمی‌گردند؛ بلکه نفوذ مرکز توجه آن‌ها است. نفوذ به معنای توان کنترل و شکل‌دهی یک دولت به محیط پیرامونی خود است (Kunz, 2007: 4). زکریا می‌گوید: «تاریخ نشان می‌دهد که دولت‌ها در شرایطی که

1. Neoclassical Realism

به شکلی فزاینده ثروتمند می‌شوند، به ایجاد ارتش‌های بزرگ روی می‌آورند و خود را درگیر مسائل خارج از مرزهایشان می‌کنند و به دنبال افزایش نفوذ بین‌الملل خود می‌روند» (Zakaria, 3: 1998). با وجود روش‌های گوناگونی که دولت‌ها ممکن است منافعشان را تعریف کنند، این مکتب استدلال می‌کند که دولت‌ها احتمالاً بیشتر نفوذ خارج از مرزهای خود را می‌خواهند و چنین نفوذی را تا حدی دنبال می‌کنند که بتوانند آن را انجام دهند (Rose, 1998: 152).

سیاست خارجی دوره پوتین

سیاست خارجی روسیه در دوران تزاری، اتحاد شوروی و فدراسیون روسیه با عوامل ژئوپلیتیکی پایداری روبه‌رو بوده است، هرچند شرایط داخلی و خارجی که سیاست خارجی در فضای آن شکل می‌گرفته، در حال دگرگونی بوده است. گستردگی جغرافیایی روسیه به این معنا بوده که با مسائل منطقه‌ای متعدد روبه‌رو بوده و ناچار به تنظیم رفتار خود، در برابر همسایگان متفاوت است (کولایی، ۱۳۹۲: ۲۷۰). سیاست خارجی دوره یلتسین به دنبال بحران‌های هویتی، سیاسی و نهادی ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی، با دوره‌ای از آشفتگی شدید روبه‌رو بود که به دوره «فلج»^۱ روسیه (۱۹۹۱-۱۹۹۹) موسوم است. تحولات این دوره، حاکی از پیشرفت‌های سیاسی، اقتصادی، ژئوپلیتیکی و ارزشی آمریکا به عنوان قدرت رقیب و هم‌زمان، پس‌رفت‌های متعدد از سوی روسیه بود که از آن جمله می‌توان به ناتوانی در ابراز واکنش مؤثر به موج اول گسترش ناتو به شرق، جنگ یوگسلاوی و توسعه نفوذ غرب در گستره جغرافیایی اتحاد شوروی اشاره کرد (McFaul, 2004: 4). از زمانی که پوتین و سیاست‌مداران و نخبگان همفکر وی قدرت را در دست گرفتند، نوعی انسجام، اقتدار و تمرکز به‌شکل تدریجی به ساختار سیاست خارجی این کشور بازگشت.

الف) دوره نخست (۲۰۰۰-۲۰۰۴)

در دوره نخست ریاست جمهوری پوتین، ماهیت و محتوای سیاست خارجی روسیه، نه تنها با سیاست خارجی یلتسین تفاوت چندانی ندارد؛ بلکه در مواردی می‌توان رفتارهای تعامل‌گرایانه‌ای در سیاست خارجی دولت پوتین دید که در دولت پیش از آن امکان پیگیری آن‌ها کمتر بود (میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۱۱۱). بر این اساس پوتین سه اصل نوسازی اقتصادی، دستیابی به جایگاهی شایسته در فرآیندهای رقابت جهانی و احیای موقعیت «قدرت بزرگ» روسیه را مبنای سیاست خارجی خود قرار داد. در نتیجه، او ضمن توجه به نقاط ضعف و قوت سیاست خارجی روسیه در دهه ۱۹۹۰، راهبرد «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند»

1. The stage of paralysis

که مبتنی بر همگرایی محتاطانه با نظام بین‌الملل هم‌زمان با حفظ استقلال روسیه بود را به‌عنوان راهکار منطقی انتقال از دوره گذار به نظم جدید مورد تأکید قرار داد و برای عملیاتی کردن آن، راهبرد «مقاومت مثبت»^۱ مبتنی بر عمل‌گرایی محافظه‌کارانه را برگزید (نوری، ۱۳۸۷: ۸۶۴).

از این نظر توسعه اقتصادی و ثبات داخلی دو عامل مهمی بودند که پوتین را در دور نخست ریاست‌جمهوری‌اش به عمل‌گرایی در سیاست خارجی در قالب تنش‌زدایی با غرب و توسعه همکاری‌های بین‌المللی با ایالات‌متحده آمریکا پیش برد. منظور از عمل‌گرایی در قلمروی سیاست خارجی روسیه، بازی مثبت و دوری از تقابل‌گرایی بی‌نتیجه، تأکید بر هویت چندگانه و انعطاف‌پذیر، تمرکز بر سازوکارهای کارآمد، فرصت‌طلبی راهبردی، ایدئولوژی‌زدایی از سیاست خارجی، تعامل‌گزینی و مشارکت در ائتلاف‌های گسترده و بی‌دردسر بود. براساس همین منطق، پوتین پس از رویداد ۱۱ سپتامبر به انتخابی راهبردی و تأکید بر پیگیری رویکردی همکاری‌جویانه با آمریکا برای رویارویی با «چالش‌ها و تهدیدهای مشترک» و گرفتن امتیاز در سایر حوزه‌ها مانند «حوزه‌های ژئواکونومیکی» را جایگزین «رقابت ژئوپلیتیکی» با این کشور کرد و در همان حال، به اصل فرصت‌طلبی راهبردی و امتیازگیری از این کشور تا آستانه تحمل آن و بیشینه سازی منافع روسیه در این محدوده نیز توجه کامل داشت (Tretiakov, 2002: 17).

ب) دوره دوم (۲۰۰۴-۲۰۰۸)

سیاست خارجی روسیه در این دوره به‌شکل کامل با دوره نخست متفاوت بود. برخی از تحلیل‌گران با تعبیرهای مختلف این سیاست خارجی را تهاجمی، تحکم‌آمیز و توسعه‌طلبانه توصیف کرده‌اند. شاید مهم‌ترین دلیل ظهور وضعیت جدید در سیاست خارجی روسیه، استقرار کامل تصمیم‌گیرندگان، سیاست‌مداران و نخبگان سیاسی نزدیک و هماهنگ به پوتین به‌نام گروه سیلوویک^۲ در ساختار تصمیم‌گیری روسیه، به‌ویژه در عرصه سیاست‌های امنیتی و خارجی باشد. وی در دوره دوم، توانست مانع مداخله الیگارشی‌ها یا سیاستمداران لیبرال در قلمروی سیاست شود. این بار و در دوره دوم، اعضای گروه سیلوویک و مردان امنیتی مقام‌های حساس و تعیین‌کننده را هم در سطح دفتر ریاست جمهوری و هم در سطح وزارت‌خانه و شرکت‌های تجاری از آن خود کردند (کیانی، ۱۳۸۵: ۱۶۰).

1. The stage of passive resistance
2. Silovik

روسیه با اعتماد به نفس به دست آمده از دستاوردها و موفقیت‌های خود در حوزه‌های مختلف سیاسی، نظامی و به‌ویژه، به پشتوانه بهبود وضع اقتصادی به کمک افزایش بی‌سابقه قیمت نفت، سیاست «مقاومت مستقیم»^۱ را در برابر توسعه‌طلبی‌های آمریکا در پیش گرفت. پیگیری سیاست تهاجمی در حوزه انرژی و تأکید بر تثبیت موقعیت خود به‌عنوان ابرقدرت انرژی، سیاست خاورمیانه‌ای جدید، پیگیری برنامه‌های گسترده نوسازی نظامی و فروش گسترده تسلیحات، نپذیرفتن استقرار سپر موشکی آمریکا در اروپای شرقی و در پی آن، تعلیق پیمان سلاح‌های متعارف، استقرار سیستم جدید دفاع ضد موشکی در پترزبورگ، از موضوعات شاخص این دوره و نشانه‌هایی از تلاش روسیه برای اعلام ارتقای جایگاه خود در ترتیبات نظام بین‌الملل بود (نوری، ۱۳۸۷: ۸۵۹).

ج) دوره پوتین - مدودیف (۲۰۰۸-۲۰۱۲)

دمتری مدودیف با به دست آوردن بیش از ۷۰ درصد آرا در انتخابات ۲ مارس ۲۰۰۸ به پیروزی رسید، مدودیف پیشتر اعلام کرده بود، در صورتی که به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شود، اصولی را ملاک عمل قرار خواهد داد که در طرح «ولادیمیر پوتین» به نام «طرح پوتین» که بنابر آن روسیه دوباره یک ابرقدرت خواهد شد، اعلام شده بود. مدودیف در نخستین سند آیین امنیت ملی به اصول سیاست خارجی و سیاست دفاعی کشورش اشاره کرد. در سند آیین سیاست خارجی (که گرایش‌های اوراسیایی مدودیف به‌روشنی پیدا است) رئیس‌جمهوری روسیه برای نخستین بار بعد از به رسمیت شناختن استقلال جمهوری آبخازیا و استان خودمختار اوستیای جنوبی به پنج اصل مهم آن اشاره می‌کند. مدودیف در یکی از این بندها بر این مهم تأکید کرده که روسیه نظم موجود بین‌المللی را نمی‌پذیرد و این نظم باید به یک نظام چندقطبی تغییر ماهیت دهد. در بخش دیگری از این آیین مدودیف بر وجود منافع ویژه روسیه در برخی مناطق تأکید کرده است. بر این اساس اقدام نظامی روسیه علیه گرجستان و اشغال بخشی از خاک این کشور را می‌توان بخشی از تلاش عملی در زمینه تحقق همین آیین ارزیابی کرد (هرچند طرح این اولویت‌ها بعد از جنگ روسیه- گرجستان صورت گرفته است). از سوی دیگر، در آیین نظامی مدودیف نیز توسعه ناتو به شرق و سپر دفاع موشکی آمریکا، دو خطر نظامی بزرگ علیه روسیه تعریف شده‌اند. در نتیجه، سیاست مدودیف در دوره ریاست جمهوری‌اش ادامه عمل‌گرایی تهاجمی در تعریف روابطش با آمریکا تحلیل می‌شود.

د) دوره سوم ریاست جمهوری پوتین (۲۰۱۲-۲۰۱۵)

با انتخاب دوباره پوتین در سال ۲۰۱۲ سیاست‌های جاه‌طلبانه و تهاجمی روسیه در این دوره با قدرت بیشتری ادامه یافت که تحولات آن همچنان در جریان است. پوتین در مقاله‌ای که در دوران رقابت‌های انتخاباتی دومای روسیه نوشته بود، آیین جدید سیاست خارجی روسیه را بیان کرد. پوتین می‌نویسد: «ما در سیاست خود نه بر تصمیم‌های تحمیل‌شده از سوی کسی، بلکه بر منافع و هدف‌های ملی کشور خود تکیه خواهیم کرد. روسیه همیشه از سیاست مستقل خارجی پیروی کرده است و آن را ادامه خواهد داد. امنیت در جهان را فقط می‌توان به همراه روسیه تأمین کرد و نباید برای کنارزدن روسیه و تضعیف مواضع ژئوپلیتیک و آسیب زدن به توان دفاعی آن تلاش شود». به بیان روشن‌تر پوتین به آمریکا و متحدانش می‌گوید که دیگر نمی‌توانند با نادیده گرفتن نقش تأثیرگذار روسیه در عرصه روابط بین‌الملل، طرح‌ها و برنامه‌های خود را به صورت یک‌جانبه اجرا کنند (بهشتی‌پور، ۱۳۹۱: ۱). از سیاست‌های تقابلی روسیه در این دوره، می‌توان به حمایت سیاسی، مالی و نظامی از بشار اسد در جنگ داخلی سوریه، پناه‌دادن به ادوارد اسنودن، کارمند پیشین اطلاعات مرکزی آمریکا و افشاگر برنامه‌های جاسوسی، جداکردن کریمه از اوکراین و پیوند آن به روسیه و حمایت از شورشیان روس‌تبار در شهرهای شرقی اوکراین، اشاره کرد.

بررسی متغیرهای مهم در سیاست خارجی روسیه

الف) رشد اقتصادی و انسجام داخلی

پوتین با این باور که روسیه تبدیل به قدرتی بزرگ نخواهد شد، مگر با اقتصادی قدرتمند، به اقتصادی کردن سیاست خارجی اقدام کرد و دیپلماسی اقتصادی را به شکل جدی در دستور قرار داد. این دیپلماسی سازوکاری برای مشارکت هرچه فعال‌تر مسکو در تصمیم‌سازی‌های بین‌المللی شد (کولای و نوری، ۱۳۸۹: ۲۲۲). موقعیت روسیه پس از سقوط مالی سال ۱۹۹۹، در اواسط سال ۲۰۰۰ به دلیل تحولات بازار انرژی و هوشمندی ولادیمیر پوتین در اقتصاد کلان بهبود یافت. از عوامل موفقیت پوتین در اداره شرایط دشوار سیاسی - اقتصادی روسیه، افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی بود که سبب شد تا بدهی‌های خارجی روسیه کاهش یابد و آزادسازی اقتصادی روسیه با شدت بیشتری پیگیری شود. در حالی که در سال ۱۹۹۹ تولید ناخالص داخلی روسیه ۱۹۵ میلیارد دلار بود، در سال ۲۰۰۴ با رشد ۷ درصدی به ۵۹۱ میلیارد دلار، در سال ۲۰۰۸ با رشد ۵ درصدی به ۱/۶ تریلیون دلار و در سال ۲۰۱۳ به ۲ تریلیون دلار رسید. همچنین در حالی که سرانه تولید ناخالص داخلی برای هر فرد روسی در سال ۱۹۹۹ برابر با ۱/۳۳۱ (هزار و سیصد و سی و یک) دلار بوده، در سال ۲۰۰۴ به ۴/۱۰۹ دلار، در سال

۲۰۰۸ به ۱۱/۷۰۰ و در سال ۲۰۱۳ به ۱۴/۶۱۲ دلار رسیده است (World Bank, 2014: 14). «انرژی» در رشد اقتصادی روسیه و سیاست خارجی این کشور بیشترین نقش را بازی می‌کند. روسیه بین ۴ تا ۶ درصد منابع شناخته‌شده نفت جهان را در اختیار دارد؛ ولی عضو صادرکنندگان نفت اوپک نیست. روسیه در سال ۲۰۱۴ سومین تولیدکننده نفت جهان بعد از ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی با بیش از ۱۰ میلیون و پانصد هزار بشکه در روز بوده است. در دوره ریاست جمهوری پوتین، اولین تغییرها در سیاست انرژی روسیه، با انتشار «راهبرد انرژی روسیه تا سال ۲۰۲۰» در ۲۸ مه ۲۰۰۲ صورت گرفت. این سند که با تغییرهایی در مه ۲۰۰۳ از سوی دولت روسیه تصویب شد، راهبرد انرژی و هدف‌های مهم روسیه را بیان می‌کند. از این زمان صادرات انرژی به ابزار مهمی در سیاست خارجی روسیه تبدیل شد و انرژی به عنوان اهرمی سیاسی در رابطه با همه کشورهای به کار گرفته شد (کولابی و مرادی، ۱۳۹۰: ۳۶).

دمیتری ترنین از تحلیل‌گران ارشد مؤسسه کارنگی مسکو با اشاره به موضوع امنیتی شدن موضوع انرژی در سیاست خارجی روسیه می‌گوید: «در اواخر قرن نوزدهم، پیروزی‌های روسیه به سبب داشتن ارتش و نیروی دریایی این کشور بود؛ اما اکنون این نفت و گاز آن کشور است که پیروزی‌های روسیه را در عرصه بین‌المللی رقم می‌زند» (Trenin, 2006: 89)؛ اما یکی از مهم‌ترین پیامدهای رشد اقتصادی روسیه سرازیر شدن آن در بخش نظامی است. بودجه دفاعی روسیه از زمان به قدرت رسیدن پوتین، روند صعودی داشت. این بودجه در سال ۲۰۰۵ با رشد ۲۳ درصدی، در سال ۲۰۰۶ با رشد ۲۷ درصدی و در سال ۲۰۰۷ با رشد ۳۰ درصدی به رقم ۳۲/۴ میلیارد و در سال ۲۰۰۸ به ۴۰ میلیارد دلار و در زمان مدودیف در سال ۲۰۰۹ با ۲۵ درصد افزایش به ۵۰ میلیارد دلار رسید (Weir and Clabaugh, 2007: 45).

مؤسسه پژوهشی آی‌اچ‌اس جین^۱ در یک مطالعه پژوهشی اعلام کرد که بودجه نظامی روسیه در سال ۲۰۱۴ بعد از آمریکا و چین در رده سوم قرار داشته است. جایگاهی که پیش از این در دست بریتانیا بود. همچنین این مؤسسه اعلام کرد که روسیه می‌خواهد تا بودجه نظامی خود را در سه سال آینده تا ۴۴ درصد افزایش دهد (مؤسسه پژوهشی جینز). همچنین بنابر جدیدترین برآورد مؤسسه گلوبال فایرپاور^۲ بودجه نظامی روسیه در سال ۲۰۱۵ با ۶۰/۴ میلیارد دلار بعد از آمریکا با ۵۷۷/۱ و چین با ۱۴۵ میلیارد دلار در رده سوم قرار دارد.

-
1. HIS JANE
 2. Global firepower

انسجام داخلی نیز که در دوران یلتسین بسیار تضعیف شده بود، در دوره پوتین در سطح نخبگان، شهروندان و همچنین جغرافیای پهناور روسیه با استان‌ها و جمهوری‌های مختلف به شکل نسبی حفظ شد و روسیه در نتیجه این همگرایی، با قدرت و حمایت افکار عمومی با کمترین تنش داخلی، سیاست‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای خود را به پیش برد. فقط چچن در میان ۸۹ فدراسیون روسیه در دهه اول پس از استقلال این کشور، یک مورد استثنایی است که پوتین سیاست مشت آهنین یا سرکوب شدید را در پیش گرفت. از اقدام‌های پوتین در این دوران می‌توان به این موارد اشاره کرد: اقتدارگرایی و سرکوب اقلیت‌های قومی همراه با کنترل رؤسای مناطق، انتخابات آزاد با نقض حقوق و آزادی‌های محدود رسانه‌ای، اصلاحات در نظام فدرال، یکپارچگی بازار ملی و دستیابی به منابع منطقه‌ای، تقویت نظام عمودی قدرت با کمک پلیس فدرال، وفاداری نخبگان محلی به پوتین، تغییر در ترکیب شورای فدراسیون، تأکید بر دو «هویت مدنی» و «هویت متحد» (گسترش مردم‌سالاری و ایجاد جامعه مدنی و کثرت‌گرا، پرهیز از ترویج هویت‌های قومی، زبانی و نژادی که هویت‌های انحصاری هستند) (کولای، ۱۳۸۹: ۲۱۳). از سوی دیگر پوتین با هدف کاهش و از میان بردن نابرابری‌ها در میان واحدهای فدرال، «سیاست یکپارچه‌سازی»^۱ را دنبال کرده است. بسیاری از تحلیل‌گران این سیاست را احیای سیاست یکپارچه‌کردن و بزرگ‌کردن نظام سیاسی - ارضی روسیه می‌دانند. بر این اساس پوتین توانست با شیوه‌های اقتدارگرایانه خود حتی افراطی‌ترین رهبران جمهوری‌ها و مناطق را به اطاعت و خودداری از تکراری وادار کند (کولای، ۱۳۸۹: ۲۱۵).

ب) ادراک نخبگان روسیه به‌ویژه پوتین، از قدرت نسبی و ساختار نظام بین‌الملل

شاید مهم‌ترین وجه متمایز سیاست خارجی در دوره پوتین، غلبه نفوذ افراد بر نهادها در فرایند تعیین سیاست خارجی است. وی نه تنها شماری از سیاست‌مداران همفکر خود را به مقام مشاور در عرصه سیاست خارجی در نهاد ریاست جمهوری تعیین کرد؛ بلکه، دیگر اعضا یا پیروان گروه سیلوویک را در رده بالای نهاد اصلی امنیتی و سیاست خارجی به‌کار گماشت (کیانی، ۱۳۸۵: ۱۵۹). انسجام و هماهنگی به نسبت کاملی که در عرصه تدوین سیاست خارجی روسیه در این دوران پدید آمد، کمک کرد تا تحلیل محیط ادراکی و روان‌شناختی گروه اصلی تصمیم‌گیرنده سیاست خارجی این کشور باهدف فهم محتوا و منطق حاکم بر این سیاست خارجی نسبت به دوره قبل از پوتین آسان‌تر انجام شود.

نخست، طبیعت جغرافیایی روسیه و فرازوفرودهایی که جغرافیای این کشور در گستره تاریخ بر منافع و امنیت ملی این کشور داشته است، دو وضعیت متعارض را به شکل دو ژن

1. Merging

تاریخی به محیط روان‌شناختی نخبگان روسی وارد ساخته است. به بیان روشن‌تر، جغرافیای روسیه همواره این کشور را در موقعیت تهاجمی و تدافعی قرار داده است؛ بدین معنا که از یک سو گستره استثنایی جغرافیایی روسیه، به شکل طبیعی از آن قدرت بزرگ اوراسیایی و داعیه‌داری در قلمروی سیاست بین‌الملل ساخته است و از سوی دیگر همین پهناوری بی‌مانند جغرافیایی و نیز طبیعت چند قومیتی آن، آسیب‌پذیری این کشور را در پهنه تاریخ سبب شده است و موجب شده است تا در ادراک تمام نخبگان روسی هم‌زمان دو احساس پارانوئیا یا بدگمانی تاریخی و نیز خودبینی و خود فرابینی نسبت به محیط خارجی شکل بگیرد (قوام، ۱۳۸۷: ۱۸). صرف نظر از عامل جغرافیایی، دلیل دیگری که سبب شده است تا سیاست‌مداران دوران پوتین نسبت به محیط بین‌الملل رویکرد امنیتی داشته باشند، پیشینه سیاسی - امنیتی و نیز اندیشه حاکم بر او و گروه سیلوویک است. این اندیشه، وجود نوعی ملی‌گرایی را میان این طبقه از نخبگان نشان می‌دهد. این اندیشه، خواستار احیای قدرت اتحاد شوروی، البته این بار نه به شکل ایدئولوژیک، بلکه به شکل عمل‌گرایی است. پوتین در سخنرانی سالانه خود در مجمع فدرال کشور در سال ۲۰۰۵، فروپاشی اتحاد شوروی را بزرگ‌ترین فاجعه ژئوپلیتیک دانست (Putin, 2005: 3). همچنین بالارفتن ادراک پوتین و همفکران او از قدرت نسبی کشور با توجه به رشد اقتصادی، ناشی از افزایش بهای نفت و سیاست‌های انرژی، انسجام داخلی در کشور و افزایش قدرت نظامی از دیگر عوامل شکل‌دهی به محیط روان‌شناختی آن‌ها و شکل‌دهی به راهبرد گسترش نفوذ و قدرت بزرگ و مستقل در پهنه نظام بین‌الملل است. بر این اساس پوتین در سخنرانی‌ای در مجمع فدرال در سال ۲۰۰۶ گفت: «ما قاطعانه باید بپذیریم که مسئولیت مهم حفظ ثبات جهانی بر عهده قدرت‌های اصلی جهانی است، قدرت‌هایی که سلاح هسته‌ای و اهرم‌های قدرتمندی همچون نفوذی سیاسی - نظامی دارند» (Putin, 2006: 4).

ج) راهبرد گسترش نفوذ

در دوره پوتین به‌ویژه در دور دوم ریاست جمهوری وی، سیاست خارجی روسیه به‌سوی گسترش نفوذ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای پیش رفت و سیاست تقابل را پیش گرفت. بر این اساس روسیه در حوزه‌های سخت که با منافع حیاتی این کشور و سیاست‌های سنتی آن در ارتباط بوده است به کمک رشد اقتصادی، انسجام داخلی، افزایش قدرت نظامی، استفاده از انرژی به‌عنوان اهرم سیاسی، اقتصادی و راهبردی به‌ویژه در ارتباط با کشورهای حوزه خارج نزدیک و اتحادیه اروپا، بسیج منابع سیاسی - نظامی و برآورد نخبگان روسیه از قدرت نسبی کشور، سیاست‌های تقابلی را به کار گرفته است. برای روشن‌تر شدن راهبرد گسترش نفوذ به موارد با اهمیت آن اشاره می‌کنیم:

۱. سیاست نفوذ در اوراسیا

اوراسیا منطقه‌ای است که هویت بین‌قاره‌ای دارد. هرچند دربارهٔ حدود آن معیارها و تعریف‌های متفاوتی وجود دارد. هدف ما در این نوشتار از اوراسیا، منطقه‌ای است که به صورت مشخص اعضای سازمان کشورهای هم‌سود را دربر می‌گیرد. استراتژیست‌های روسی این منطقه را «خارج نزدیک» می‌نامند، یکی از معانی مرکزی اوراسیاگرایی جدید در منطق سیاست خارجی روسیه که کوبیسک از آن به «آیین مونروئه روسی»^۱ تعبیر می‌کند. مقابله با ناتو و گسترش جغرافیایی و دامنهٔ نفوذ آن به حریم سنتی، امنیت ملی روسیه است. مهم‌ترین وجوه اوراسیاگرایی در قلمروی سیاست خارجی روسیه پوتین شامل: بازسازی نفوذ و برتری به نسبت از دست‌رفتهٔ خود در منطقهٔ سازمان کشورهای هم‌سود، تضعیف و کم‌رنگ‌سازی نفوذ قدرت‌های غربی در این منطقه، به‌کارگیری نفوذ همیشگی بر جهت‌گیری سیاست خارجی و امنیتی کشورهای منطقه، تحکیم وابستگی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای منطقه به روسیه و سیاست سد نفوذ و جلوگیری از گسترش ناتو به سوی کشورهای واقع در این منطقه است (میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۱۶۳).

۲. مخالفت با گسترش ناتو به شرق به‌ویژه اوکراین و گرجستان

گسترش ناتو به شرق پس از فروپاشی اتحاد شوروی در دستور کار ناتو قرار گرفت. هنری کسینجر یک از مهم‌ترین شخصیت‌هایی بود که در اوایل سال ۱۹۹۲ از این اقدام حمایت کرد (عسگرخانی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۲۵). برای روسیه، ناتو یکی از نهادهای جنگ سرد است که موجودیت آن بعد از خاتمه جنگ سرد و فروپاشی پیمان ورشو توجیهی ندارد. در هر حال مسکو نمی‌تواند تحمل کند که ناتو مأموریت جدیدی در حوزه‌های نفوذ اتحاد شوروی داشته باشد و یا بدون صلاحدید رهبران روس در اروپا مداخله کند. از سویی احزاب روسیه نیز با گسترش ناتو به سوی شرق مخالف‌اند هرچند که با گسترش آن به سوی شمال و برای نمونه، عضویت سوئد مخالفت چندانی ندارند؛ ولی گسترش به شرق را عامل برهم زندهٔ ثبات می‌دانند (شفیعی و محمودی، ۱۳۸۶: ۱۳۸). از این رو، روسیه با هرگونه گسترش ناتو در حیاط خلوت خود مخالفت می‌کند که مهم‌ترین شکل آن مخالفت با عضویت گرجستان و اوکراین در دوران پوتین است.

۳. مخالفت با استقرار سپر دفاع موشکی آمریکا در اروپای شرقی

در مه ۲۰۰۶، جورج بوش رئیس‌جمهور وقت آمریکا از خواست دولت خود برای استقرار مجموعه سیستم‌های رهگیر موشکی و نیز یک ایستگاه رادار در دو کشور لهستان و جمهوری چک تا سال ۲۰۱۱ خبر داد که از همان زمان با مخالفت شدید روسیه روبه‌رو شد. با آنکه آمریکا، هدف اصلی ایجاد سپر دفاعی را حفاظت از متحدان خود در اروپا نامیده است؛ با این حال باید توجه داشت که این سپر آمریکایی از تمام هم‌پیمانان خود ایالات متحده در اروپا محافظت نمی‌کند و بخش‌های بزرگی از بلغارستان، یونان، رومانی و ترکیه را بی‌دفاع باقی می‌گذارد (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۳۴). پوتین در چهل و سومین کنفرانس امنیتی مونیخ که در ماه فوریه و اندک زمانی بعد از آشکارشدن طرح آمریکا برگزار شد، اعلام کرد که طرح توسعه برخی از عناصر سامانه دفاع ضد موشکی به اروپا نه تنها کمکی به ما نمی‌کند؛ بلکه برای ما آزاردهنده است. «چه کسی به گام بعدی در این زمینه که یک مسابقه تسلیحاتی غیرقابل اجتناب است نیاز دارد؟ من به شدت، تردید دارم که اروپا چنین کاری انجام دهد». از اقدامات تقابلی روسیه می‌توان به پرواز درآوردن دوباره ناوگان هواپیماهای راهبردی که در دوران اتحاد شوروی فعالیت مستمری داشت و آزمایش قوی‌ترین بمب متعارف جهان و رونمایی از برخی تولیدات جدید نظامی اشاره کرد (واعظی، ۱۳۸۶: ۳). روسیه برای مقابله با این طرح آمریکا در نوامبر ۲۰۰۸ اعلام کرد که تا سال ۲۰۱۵، پنج فروند موشک اسکندر خود را در کالینینگراد مستقر خواهد کرد. برد چهارصد کیلومتری این نسل از موشک‌ها نشان می‌داد که روس‌ها می‌توانند تا بخش بزرگی از خاک لهستان، بخش‌هایی از آلمان و جمهوری چک را نشانه روند.

۴. بحران گرجستان و جدایی آبخازیا و اوستیای جنوبی

بحران اوت ۲۰۰۸ گرجستان از نشانه‌های مشخص راهبرد گسترش نفوذ روسیه و ضعف غرب به‌ویژه آمریکا و کاهش هژمونی این کشور در برابر روسیه است. روسیه با حمله گرجستان به استان جدایی طلب اوستیای جنوبی با قدرت برخورد کرد، آبخازیا و اوستیای جنوبی را از گرجستان جدا و استقلال آن‌ها را به رسمیت شناخت. دخالت نظامی روسیه در اوستیای جنوبی نه تنها نشانه حضور دوباره روس‌ها در حوزه ژئوپلیتیک قفقاز است؛ بلکه راهکارهای بازدارنده و هشدارهای جدی به کشورهای منطقه در بازنگری مواضع ضد روسی‌شان است. سرانجام قدرت‌نمایی روسیه در اوستیای جنوبی، پاسخی به توسعه طلبی غرب به رهبری آمریکا در حوزه سنتی مسکو است (ابراهیمی و محمدی، ۱۳۹۰: ۱۸).

۵. حمایت از بشار اسد در جنگ داخلی روسیه

جنگ داخلی سوریه که ابتدا با تظاهرات در ژانویه ۲۰۱۱ در شهرهای مختلف علیه بشار اسد آغاز شد، موجب صف‌آرایی کشورهای عرب و غرب به رهبری آمریکا و کشورهای حامی اسد به‌ویژه روسیه و ایران شد. در واقع، جنگ در سوریه به یک جنگ نیابتی برای تأمین منافع راهبردی و ژئوپلیتیک قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل شد. روسیه و چین، شش‌بار قطعنامه‌های شورای امنیت در محکومیت بشار اسد را وتو کرده‌اند و مهم‌ترین عامل در نگه‌داشتن او در قدرت بوده‌اند. در واقع غرب با وارد کردن سوریه به حوزه نفوذ خود، خواستار شکل‌دهی به ساختار و نظم بین‌المللی مطلوب خود است. مهم‌ترین هدف راهبردی روسیه در حمایت از بشار اسد نیز مهار غرب است. دیگر منافع راهبردی روسیه در سوریه شامل پایگاه نظامی روسیه در بندر ترتوس سوریه در مدیترانه، فروش تسلیحات نظامی به ارتش سوریه، نگرانی از گسترش اسلام سلفی - وهابی به جمهوری‌های پیشین اتحاد شوروی در قفقاز و آسیای مرکزی و جمهوری‌های مسلمان‌نشین این کشور است.

۶. جدایی کریمه از اوکراین و پیوستن آن به روسیه

روسیه بعد از بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ و سرنگونی ویکتور یانوکوویچ رئیس‌جمهور متمایل به روسیه و به قدرت رسیدن دولت غرب‌گرا در کیف، سیاست «بی‌ثبات‌سازی»^۱ شرق اوکراین را در پیش گرفت و در اولین اقدام، کریمه را که موقعیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک منحصر به فردی دارد و ۷۰ درصد آن روس‌تبار هستند را جدا و در یک همه‌پرسی در کریمه، این منطقه را به روسیه پیوند داد. هم‌اکنون روسیه در دیگر شهرهای شرقی اوکراین شامل لوهانسک، دونتسک و اسلاویانسک در حال پیش‌برد هدف‌های خود و تضعیف دولت مرکزی است. الکساندر گولتز، تحلیل‌گر نظامی مستقل روسیه با توجه به نوسازی ارتش روسیه و دخالت اخیر در اوکراین می‌گوید: «روسیه اظهارات خشونت‌آمیزی داشته و تأکید می‌کند که در جهان بازدارندگی نظامی متقابل زندگی می‌کند، در حالی که گمان می‌کند غرب توجهی به این مسئله نخواهد داشت؛ اما غرب توجه کرده و روسیه آماده نیست. وی بیان کرد که استفاده از ۱۰۰ هزار نیروی آموزش دیده برای تصرف کریمه یا حتی بی‌ثبات کردن همسایه، یک موضوع است؛ اما مقابله با ناتو موضوع دیگری است» (Macfarquhar, 2015). جان مرشایمر در مجله «امور خارجی» اشاره می‌کند که «ایالات متحده و متحدانش به جای آنکه بر طرح غربی‌سازی اوکراین تمرکز کنند، باید هدفشان تبدیل این کشور به یک منطقه حائل بی‌طرف، میان روسیه و ناتو مانند موقعیت اتریش در دوران جنگ سرد باشد. کشورهای غربی یا می‌توانند سیاست

جاری‌شان را در مورد اوکراین ادامه دهند، که دشمنی با روسیه را افزایش خواهد داد و اوکراین را وارد یک فرایند ویرانگر خواهد کرد که همه طرف‌ها از آن بازنده بیرون خواهند آمد و یا می‌توانند موضع را تغییر داده و بر روی یک اوکراین شکوفا و مردم‌سالار و البته بی‌طرف که تهدیدی برای روسیه نخواهد بود، تمرکز کنند که موجب می‌شود غرب روابط خود را با روسیه بازسازی کند. با این رویکرد همه طرف‌ها پیروز خواهند بود» (Mearsheimer, 2014: 12). در واقع بحران اوکراین اوج تقابل غرب و روسیه از زمان به قدرت رسیدن پوتین است و «نقطه عطف»^۱ راهبرد گسترش نفوذ روسیه است که امکان دارد مانند «شمشیر داموکلس» بر روسیه تعبیر شود و هزینه‌های بلندمدتی را برای روسیه در پی داشته باشد.

نتیجه

در میان رویکردهای رقیب مبتنی بر قدرت در روابط بین‌الملل، نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک به دلیل اینکه دراصل نظریه‌ای برای تبیین سیاست خارجی دولت‌ها، به‌عنوان متغیر وابسته است، به‌شکل بهتری توانسته است راهبرد گسترش نفوذ در دوره پوتین را تجزیه و تحلیل کند. این نظریه به دلیل توجه هم‌زمان به متغیرهای سیستمی، همچون ماهیت نظام بین‌الملل و ساختار و تعاملات درون آن و متغیرهای سطح واحد و تأثیر آن بر سیاست خارجی، چارچوب مناسبی برای شناخت تحول رویکردی و راهبردی در دوران پوتین ارائه داده است. بر این مبنای سیاست خارجی موفق، متکی بر توان و اقتدار داخلی است و هر بازیگری که خواستار تأثیرگذاری بیشتر در معادلات نظام بین‌الملل است، باید اقتدار و توان داخلی خود را افزایش دهد. از نظر رشد اقتصادی، با توجه به افزایش بهای نفت و به‌کارگیری سیاست انرژی بر مبنای «ابر قدرت انرژی»، جلب سرمایه‌گذاری‌های خارجی، دیپلماسی اقتصادی و وابستگی متقابل از جمله ارتباط تنگاتنگ بازار سهام مسکو با لندن و نیویورک، و دیگر پیشرفت‌های اقتصادی از یک سو، سبب بهبود وضع اقتصادی و درآمدی مردم و از سوی دیگر سبب سرازیر شدن ثروت در بخش نظامی، نوسازی و تقویت این بخش و سیاست خارجی شده است.

پوتین همگرایی و انسجام داخلی را که در دوران یلتسین تضعیف شده بود با سیاست‌های خود به‌شکل نسبی در کشور برقرار کرد. ادراک نخبگان حاکم به‌ویژه گروه سیلوویک و پوتین از مقدرات داخلی و سوء ادراک آن‌ها نسبت به نظام بین‌الملل بر پایه مفهوم آمریکاستیزی، به‌عنوان یک متغیر میانجی این کشور را به‌سوی در پیش گرفتن عمل‌گرایی تهاجمی در سیاست خارجی پیش برده است. در دوره پوتین روسیه اعتبار از دست‌رفته خود را بازیابی، قدرت

1. The Turning Point

تضعیف شده را احیا و نفوذ خود را گسترش داده است. پوتین، با توجه به افول ایالات متحده در عرصه‌های جهانی و بهبود روابط دو کشور در دوران اوباما و نبود واکنش قاطع ایالات متحده در برابر سیاست‌های جاه‌طلبانه روسیه، راهبرد گسترش نفوذ را به شکل مناسبی به پیش برده است. بر این اساس «اوراسیا» برای پوتین اولویت حیاتی داشته است و اهمیت سیاسی، اقتصادی، نظامی و ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک منطقه سبب شده است که روسیه آن منطقه را حوزه نفوذ و عمق امنیتی خود بداند. روسیه با حفظ این مناطق می‌تواند که در درجه اول امنیت و در درجه دوم منافع سیاسی و اقتصادی خود را تأمین کند؛ سپس با تسلط بر منابع انرژی و حفظ انحصار خود بر آن در مواقع لازم از ابزار انرژی به‌عنوان یک اهرم علیه غرب استفاده کند.

اما حمایت روسیه از بشار اسد و به‌ویژه بحران اوکراین و پیوستن منطقه کریمه به روسیه و حمایت از جدایی طلبان در شرق اوکراین می‌تواند نقطه عطفی در راهبرد گسترش پوتین باشد و نتایج معکوسی برای روسیه در پی داشته باشد. این بحران رویاروی غرب و روسیه را به اوج خود رسانده است. از یک سو، موجب انزوای شخص پوتین در عرصه بین‌المللی و فشار بر او شده است و از سوی دیگر، موجب تیره شدن روابط با اتحادیه اروپا و تحریم‌های اقتصادی این اتحادیه بر روسیه، کاهش ۵۰ درصدی ارزش روبل (واحد پول روسیه)، تعلیق عضویت روسیه در میان ۸ کشور صنعتی، ترس کشورهای اروپای شرقی (لهستان، جمهوری چک، رومانی) و حوزه بالتیک (استونی، لتونی، لیتوانی) از تکرار سناریوی مشابه و موجب تشدید حضور ناتو در این مناطق و نشان دادن روسیه به‌عنوان ناقض هنجارها و قوانین بین‌المللی شده است. در آینده، این بحران و دیگر چالش‌های ژئوپلیتیکی روسیه با غرب نشان خواهد داد که تا چه اندازه روسیه می‌تواند راهبرد خود مبتنی بر گسترش نفوذ را تداوم بخشد؟ و آیا برآورد آن‌ها از توانایی‌های داخلی و موقعیت خود در نظام بین‌الملل آن‌ها را دچار اشتباه محاسبه نخواهد کرد و چه هزینه‌هایی در بلندمدت برای آن‌ها در پی خواهد داشت.

منابع

الف) فارسی

۱. ابراهیمی، شهرروز و مصطفی محمدی (۱۳۹۰)، «رقابت روسیه و آمریکا در قفقاز جنوبی (۲۰۱۰-۱۹۹۱)»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال ۴، شماره ۸، صص. ۲۲-۱.
۲. بهشتی‌پور، حسن (۱۳۹۱)، «تجزیه و تحلیل دیدگاه پوتین درباره سیاست خارجی روسیه»، *خبر آنلاین*، <http://www.khabaronline.ir/detail/270160/weblog/beheshtipour>، (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۱/۱۰/۲۳).

۳. شفیعی، نوذر و زهرا محمودی (۱۳۸۶)، «رویکرد روسیه دوره پوتین در قبال گسترش ناتو به شرق»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۵۹، صص. ۱۵۰-۱۱۹.
۴. عسگرخانی، ابومحمد و علیرضا ثمودی پیلهرود و یاسر نورعلی‌وند (۱۳۹۲)، «حوزه‌های همکاری و اختلاف روسیه با ناتو پس از جنگ سرد»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال ۶، شماره ۱۲، صص. ۱۳۴-۱۱۵.
۵. قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۷)، «فرهنگ استراتژیک روسیه»، *ایراس*، سال ۳، شماره ۳، صص. ۲۶-۱۴.
۶. کولایی، الهه (۱۳۸۹)، *بررسی زمینه‌های نظری و تاریخی همگرایی و واگرایی در فدراسیون روسیه*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۷. کولایی، الهه، و علی‌رضا نوری (۱۳۸۹)، «عمل‌گرایی پوتین و تغییر در رویکردهای سیاست خارجی روسیه»، *سیاست*، شماره ۲ (پیاپی ۱۴)، صص. ۲۲۹-۲۰۹.
۸. کولایی، الهه و آزاده الله مرادی (۱۳۹۰)، «سیاست انرژی در آسیای مرکزی»، *مطالعات راهبردی*، سال ۲۰، شماره ۶۱، صص. ۵۶-۳۱.
۹. کولایی، الهه (۱۳۹۲)، *سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه*، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
۱۰. کیانی، داوود (۱۳۸۵)، «ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی روسیه»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۵۴، صص. ۱۶۶-۱۴۳.
۱۱. مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۲)، «موازنه راهبردی و سیاستگذاری روسیه در نظام بین‌الملل»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، دوره ۶، شماره ۲، صص. ۱۴۰-۱۲۱.
۱۲. میرفخرایی، سید حسن (۱۳۹۲)، *روسیه و ناتو*، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۳. نوری، علی‌رضا (۱۳۸۷)، «تحولات مفهوم آمریکاستیزی در سیاست خارجی روسیه»، *مطالعات راهبردی*، شماره ۴۲، صص. ۸۷۶-۸۵۳.
۱۴. واعظی، محمود (۱۳۸۶)، «نمایش قدرت: تحلیل رفتار روسیه در قبال اقدامات ایالات متحده آمریکا»، <http://www.isrjournals.com/en/monograph/647-archive-special-articles-farsi-67.html>، (تاریخ دسترسی: ۱۳۸۶/۶/۱۵).
۱۵. واعظی، محمود (۱۳۹۲)، «راهبردهای نوین رقابتی در آسیای مرکزی و قفقاز»، *مرکز تحقیقات استراتژیک*، <http://www.isrjournals.com/fa/essay/1328-essay-farsi143.html>، (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۲/۸/۲۵).

(ب) انگلیسی

1. Jervis, Robert (1976), **Perception and Misperception in International Politics**, Princeton: Princeton University Press.
2. Kunz, Barbara (2007), "Power, Vision and Order in World Politics: A Neoclassical Realist View", paper to be presented at the NISA-Conference, Odense: University of Southern Denmark, pp. 1-28, Available at: <http://busieco.samnet.sdu.dk/politics/nisa/papers/BarbaraKunz.pdf>, (Accessed on: 11/21/2016).
3. Macfarquhar, Neil (2015), "As Vladimir Putin Talks More Missiles and Might, Cost Tells Another Story", **New York Times**, 16 June, Available at: www.nytimes.com/2015/06/17/world/europe/putin-40-new-missiles-russian-nuclear-arsenal.html, (Accessed on: 17/06/2015).
4. McFaul, Michael (2004), "Re-engaging Russia and Russians: New Agenda for American Foreign Policy", **Center for American Progress**, Available at: <https://www.americanprogress.org/issues/security/news/2004/10/25/1168/re-engaging-russia-and-russians-a-new-agenda-for-american-foreign-policy/>, (Accessed on: 25/10/2004).
5. Mearsheimer, John J. (2014), "Why the Ukraine Crisis Is the West's Fault", **Foreign Affairs**, Vol. 93, No. 5, pp. 77-89.
6. Putin, Vladimir (2005), "Annual Address to the Federal Assembly of the Russian Federation", 25 April, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/22931>, (Accessed on: 25/04/2005).
7. Putin, Vladimir (2006), "Annual Address to the Federal Assembly", 10 May, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/23577>, (Accessed on: 5/10/2006).
8. Rose, Gideon (1998), "Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy", **World Politics**, Vol. 51, No. 1, pp. 144-172.
9. Trenin, Dimitri (2006), "Russia Leaves the West", **Foreign Affairs**, Vol. 85, No. 4, pp. 87-96.
10. Tretiakov, Vitalii (2002), "Putin's Pragmatic Foreign Policy", **International Affairs: A Russian Journal of World Politics, Diplomacy and International Relations**, Vol. 48, No. 3, pp. 17-22.
11. Weir, Fred and Rich Clabaugh (2007), "Russia Intensifies Efforts to Rebuild its Military Machine", **Christian Science Monitor**, Vol. 99, No. 53, pp. 45-48.
12. **World Bank** (2014), "The World Bank Annual Report 2014", Washington, D.C., Available at: <https://openknowledge.worldbank.org/handle/10986/20093> License: CC BY-NC-ND 3.0 IGO, (Accessed on: 12/9/2014).
13. Zakaria, Fareed (1998), **From Wealth to Power: The Unusual Origins of America's World Role**, Princeton: Princeton University Press.